

نشانه - بوم‌زیست ادبی: نظریه و روش

حمیدرضا شعیری*

استاد زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه تربیت مدرس

فاطمه سید ابراهیمی

استادیار زبان انگلیسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

هرگاه مکان و کیفیت زندگی در تلاقی با یکدیگر سبب شکل‌گیری گزاره‌هایی شوند که بر اثر انتقال از یک وضعیت به وضعیت دیگر به‌دست آیند، با نشانه - بوم‌زیست مواجهیم. عناصر شکل‌دهنده بوم‌زیست‌ها انسان، مکان و کیفیتی است که به مکان نسبت می‌دهیم. بوم‌زیست را می‌توان زنجیره‌ای تراانسان - مکانی یا به نقل از برک، مزولوژی دانست که به معنای قابلیت انتقال، حرکت، حضور و تحول در یک مجموعه است. اگر هر موقعیتی را وابسته به یک پیش‌موقعیت و در تعامل با موقعیت بعدی بدانیم، باید بوم‌زیست را فرایند بدانیم. در این فرایند، هر بوشی آمادگی تبدیل شدن به بوشی جدید را دارد، به این شرط که در زنجیره تراانسان - مکانی قرار گیرد. مهم‌ترین دستاورد دیدگاه مزولوژیک، حذف جهان دوقطبی است. حال چگونه نشانه - بوم‌زیست شکل می‌گیرد؟ هر حضوری قابلیت جابه‌جایی در درون مکان و حرکت به‌سوی دیگری جهت تبدیل شدن به حضوری جدید را دارد. بنابراین توجه به تجربه زیسته، شکل‌گیری گزاره‌ها براساس ادراک و موقعیت‌های تعاملی نشان می‌دهد هر حضور به‌واسطه جهش و گسست‌هایی که سبب تکامل آن می‌شود، خود را در مسیر فرایند کنش تکامل می‌بخشد. حضورها متکثرند و درون زمان و مکان، در طول فرایند کنشی رشد

* نویسنده مسئول: shairi@modares.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۲۱

می‌کنند. هدف اصلی این پژوهش نشان دادن چگونگی این رشد و امکان تکثیر و انتقال آن به گزاره‌های جدید است. رویکرد اصلی این مقاله با تمرکز بر نشانه - انسان‌شناسی و پدیدارشناسی حضور شکل گرفته است. همچنین با استفاده از روش تحلیل کیفی تلاش می‌کنیم تا نظریه نشانه - بوم‌زیست ادبی را با تکیه بر دیدگاه مزولوژیک برک و زنجیره ترانسان مکانی ارائه کنیم.

واژه‌های کلیدی: بوم‌زیست، مزولوژی، ترانسان - مکانی، نشانه - بوم‌زیست.

۱. مقدمه

بوم‌زیست^۱ از دو واژه بوم و زیست تشکیل شده است. بوم به معنای جا، مکان، ناحیه، منطقه و سرزمین است و زیست به معنای زندگی و حیات که هم مربوط به انسان است و هم مربوط به بوم؛ حال معنای بوم‌زیست جاری بودن حیات در جایی یا مکانی است. بی‌شک این جاری بودن هم با هستی مرتبط است و هم با زایش و پویایی؛ یعنی اینکه هستی در جایی جاری است و این هستایش ثابت و منجمد نیست و پیوسته در زایش و پویایی به سر می‌برد؛ به همین دلیل بوم‌زیست هم با زیستن، هم تجربه زیستن و هم با پویایی مرتبط است. در این مقاله نشان خواهیم داد که بوم‌زیست مکانی چندسویه است. در واقع هر مکانی را می‌توان مکانی مزولوژیک دانست که در آن، مکان نه فقط ابژکتیو و نه فقط سوژکتیو است؛ بلکه رفت‌وبرگشتی است. به همین دلیل مکان مزولوژیک یعنی مکانی ترکیب‌شده از جبر، حضور، کنش، حادثه و رخداد، تعامل و مساعدت.

اینک می‌توان گفت که نشانه - بوم‌زیست از سویی بر رابطه بین موجودات و مکانی که در آن زیست می‌کنند و از سوی دیگر بر ارتباط بین عناصر مکان با یکدیگر تأکید می‌کند. این رابطه یک‌سویه نیست؛ بنابراین باید به رابطه‌ای چرخشی فکر کرد؛ یعنی بوم بر انسان و انسان بر بوم و سپس عناصر بوم بر یکدیگر اثر می‌گذارند؛ همان‌طور که انسان‌ها با یکدیگر در ارتباط‌اند. براساس این ارتباط، کنش‌ها و واکنش‌هایی شکل می‌گیرد که مجدداً بر بوم اثرگذار است. برای مثال فرض کنیم انسان‌هایی در کارخانه‌ای کار می‌کنند که برای نیاز و مصرف آب این کارخانه، از رودخانه استفاده می‌شود؛ حالا

اگر پس‌مانده‌های کارخانه به رودخانه برگردد و همین رود در ادامه مسیر، زمین‌های کشاورزی‌ای را سیراب کند که انسان‌هایی قرار است از محصولات آن استفاده کنند، آن وقت ما دیگر در یک رابطه یک‌سویه قرار نداریم. به همین دلیل می‌توان از چرخه‌ای ترازنجیره‌ای سخن گفت که هم ویژگی انسانی و هم خصوصیت بوم‌زیست را دارد. در این حالت، هر جا که با چنین چرخه‌ای مواجه شویم، می‌توانیم به آن زنجیره ترانس انسان - مکانی^۲ بگوییم. حال اگر بوم‌زیست داشته باشیم که شیوه‌ای از بازنمود بین انسان‌ها و درون جامعه و فرهنگ داشته باشد (یا به عبارت دیگر براساس کارکردهایی اجتماعی - فرهنگی تعریف شود) با نشانه - بوم‌زیست مواجه می‌شویم.

پرسش‌های تحقیق به این شرح است: بوم‌زیست و کنش‌های اجتماعی - فرهنگی چه تأثیری برهم می‌گذارند؟ چگونه لایه‌های زمانی، مکانی و انسانی ضمن تعامل با یکدیگر، به لایه‌های جدیدی انتقال می‌یابند و سبب تجدید حیات عناصر نشانه‌زیستی می‌شوند؟

اینک باید دید چگونه گفتمان‌ها تمام این کنش‌ها و واکنش‌ها را انعکاس می‌دهند و به محلی جهت بازنمود چرخه‌های بوم‌زیستی تبدیل می‌کنند. در این راستا، با تمرکز بر رویکرد نشانه - انسان‌شناسی و همچنین توجه به تفکر پدیدارشناختی در بحث نظری تحقیق، سه دیدگاه اصلی را سرچشمه کار خود قرار می‌دهیم: ۱. دیدگاه اگوستن برک^۳ فیلسوف و انسان‌شناس فضای شهری؛ ۲. دیدگاه برونو لاتور^۴ جامعه‌شناس و انسان‌شناس فرانسوی؛ ۳. دیدگاه ژاک فونتنی^۵ نشانه - معناشناس فرانسوی.

۱-۱. پیشینه تحقیق

از دید برخی از متخصصان، زبان‌شناسی زیست‌محیطی عبارت است از ارتباط تنگاتنگ بین گفتمان‌های انسانی و دنیای طبیعی. برخی دیگر آن را مطالعه بوم‌شناسی زبان می‌دانند و برخی دیگر معتقدند این حوزه به مطالعه افول تنوع زبانی می‌پردازد (Le Vasseur, 2015). آرن استیب^۶ (۱۳۹۵) زبان‌شناسی زیست‌محیطی^۷ را نقد شکل‌هایی از زبان می‌داند که به نوعی باعث تخریب محیط زیست می‌شود یا اشکالی که به حفاظت از محیط کمک می‌کند. استیب پیوند میان محیط زیست و زبان را این‌گونه می‌بیند که

رفتار انسان‌ها با یکدیگر و با جهان طبیعت تحت تأثیر افکار، مفاهیم، ایده‌ها، ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌هاست که تمام این موارد به وسیله زبان شکل می‌گیرد. زبان‌شناسی زیست‌محیطی شاخه‌ای از علم است که در دل حوزه علوم اجتماعی به وجود آمده است. زبان‌شناسی زیست‌محیطی دو حوزه اصلی را مطالعه می‌کند و در پی پاسخ دو سؤال اصلی است: آیا تنوع زبانی می‌تواند حفظ شود؟ فرم‌های مختلف زبانی چگونه می‌توانند برای حفاظت از محیط و تشویق مردم به حفظ محیط زیست به کار روند؟ این دو پرسش مهم‌ترین موضوعاتی هستند که زبان‌شناسی زیست‌محیطی در عمر ۴۵ ساله خود به دنبال پاسخ آن‌هاست (Fiil & Penz, 2018). زیست‌بوم^۸ - مفهومی که باعث پیدایش زبان‌شناسی زیست‌محیطی شد - ریشه در قرن نوزدهم و در مطالعات داروینی دارد که به تکامل موجودات زنده و رشد انسان در این تکامل نگاه کرد. در کتابی که پیروان او در سال ۱۸۶۶م به چاپ رساندند، ارنست هاگل^۹ برای اولین بار اصطلاح زیست‌بوم را به کار برد. هاگل در آنجا این اصطلاح را این‌گونه تعریف کرد: زیست‌بوم عبارت است از مطالعه ارتباط موجودات زنده با محیط جاندار یا غیرجاندارشان که شامل یک یا چند گونه از موجودات می‌شود. این آغاز و شروع رویکرد زیست‌بوم، یعنی مطالعه رابطه طبیعی دوسویه بین گونه‌های مختلف با محیط جاندار یا غیرجاندار آن‌ها، بود (همان‌جا). اولین گام به سمت رویکردی بوم‌زیستی به زبان و ارتباط زبان با زیست‌بوم از زمانی آغاز شد که هاگن^{۱۰} (۱۹۷۲)، زبان‌شناس نروژی، زیست‌بوم‌شناسی زبان را مطالعه تعامل بین هر زبان و محیط زیست آن دانست. او زیست‌بوم را رویکردی به زبان‌شناسی دانست. از آن زمان تاکنون از دید متخصصان مختلف، این اصطلاح معانی متفاوتی داشته است. اکسکول^{۱۱} (۱۹۸۲) زیست‌بوم را جهان خویش‌محور یا خودگرای موجود زنده می‌داند و این مفهوم را به‌عنوان موضوعی علمی مطرح کرد. توصیف زیست‌بوم یک فرد به این معناست که نشان دهیم موجود زنده چگونه (از طریق جهان درونی‌اش) طرحی از جهان ترسیم می‌کند و اشیا برای موجود چه معانی‌ای دارند (کال، ۱۳۹۵). باید دقت کرد که زیست‌بوم ویژگی تمام گونه‌های موجودات زنده است؛ از این روی این مفهوم علوم زیستی و علوم انسانی را به‌طور هم‌زمان به حوزه نشانه‌شناسی پیوند می‌دهد (همان‌جا).

اکسکول رسالت مهم رویکرد علمی‌اش را در این می‌دانست که اجتماع چندگونه‌ای موجودات زنده را براساس رابطه بین محیط‌های زیست‌گونه‌های مختلف توصیف کند؛ بدین منظور او به مطالعه آزمایشی محیط‌های گونه‌های خاص دقت و توجهی ویژه داشت و مطالعات تطبیقی‌اش را ادامه داد. ممکن است اشیای یک زیست‌بوم با دیگری تطابق یکسان نداشته باشند؛ اما آنچه اهمیت دارد، این است که در موارد مهم رابطه‌ها هماهنگ عمل می‌کنند و تمایزهای ایجادشده انطباق خوبی دارند. تفاوت بین موجودات زنده در یک زیست‌بوم، فردی است؛ اما زیست‌بوم‌ها و محیط‌های زیست آن‌ها به دلیل شباهت طرح کالبد افراد یک گونه، می‌توانند بسیار شبیه به هم باشند (همان‌جا). به اعتقاد اکسکول (۱۹۸۲)، فرایندی که زیست‌بوم را ایجاد می‌کند، چرخه‌ای عملکردی است. چرخه عملکردی کل فرایندهای حسی و عملی، به‌طور جداگانه، ترکیب این دو فرایند است. هر دوی این‌ها شامل حداقل یک فرایند هستند: یک رمزگان حسی و یک رمزگان عملی. چرخه‌های عملکردی از دید اکسکول، جهان خویش‌محور همه جانوران را می‌سازند. این چرخه‌ها با یکدیگر مرتبط‌اند و با یکدیگر جهان عملکردی موجودات زنده را پدید می‌آورند. چرخه عملکردی هر جانور را می‌توان به بخش‌های مختلفی مانند محیط، غذا، دشمن و جنسیت تقسیم کرد (همان‌جا).

۲. چارچوب نظری

۲-۱. دیدگاه آگوستن برک

آگوستن برک (۲۰۱۵) به زنجیره تراانسان - مکانی اعتقاد دارد. برای فهم چنین تفکری باید آن را در تقابل با تفکر دوئالیستی دکارت قرار داد که براساس آن، سوژه در انفصال کامل با پیرامون و بی‌نیاز از هرچیز مادی یا مکانی قرار می‌گیرد. همان‌طور که می‌دانیم، سوژه دکارتی سوژه مدرنی است که فقط سوژه اندیشگانی است و بنابراین از هر نوع نیاز و وابستگی به بوم برحذر است. با توجه به این نکته، مکان واقعیتی انکارناپذیر از حضوری است که از طریق کنشگران درحال زیست تعریف می‌گردد و چنین مکانی به دلیل رابطه بین انسان و عناصر مکانی بوم نامیده می‌شود. پس شرط اصلی وجود بوم

را باید در حضور زیسته کنشگری جست که در حال تجربه آن مکان است. براساس همین دیدگاه است که برک (۲۰۱۵) از زنجیره ترانسان - مکانی در تقابل با دیدگاه دکارت سخن می‌گوید و در این مورد خاص و برای بیان چنین چرخه‌ای از علم مزولوژی^{۱۲} استفاده می‌کند.

تأثیر متقابل بوم و زیست بر یکدیگر سبب تغییر بوم و سپس تغییر زیست می‌گردد. همین تغییر است که به تاریخ «تن» می‌بخشد. تن دار شدن تاریخ به این معناست که بخشی از حضور آن پر می‌شود از همه آنچه که می‌توان وجه مکانی، زمانی و انسانی نامید. به عبارت دیگر، بوم یعنی دارا بودن زمان، مکان و حضور انسانی. آنچه سبب تاریخی شدن بوم می‌شود، این نکته است که بوم در چرخه زمانی - مکانی قرار می‌گیرد و لایه‌های زمان و مکان به بوم نشت کرده، به مرور زمان در آن رسوب می‌کند. با توجه به این موضوع، بوم‌زیست از دو بخش تشکیل می‌شود: رسوب لایه‌های زمانی، مکانی و انسانی؛ تحول و انتقال این لایه‌ها به لایه‌های جدید در اثر انتقال و تجدید حیات این عناصر. بنابر این نگرش، بوم به‌شیوه‌ای گوشت و پی تاریخ را می‌سازد و از سوی دیگر تاریخ به بوم معنا می‌دهد. چنین امری را می‌توان مورد مطالعه مزولوژی دانست که هم انسان‌شناختی و هم پدیدارشناختی است (Berque, 2014).

همان‌طور که لاندوفسکی^{۱۳} تأکید می‌کند:

در فضای روابط اجتماعی یعنی بینافردی، هر کسی خودش را در صورتی خود می‌داند و تأیید می‌کند که در تمایز از دیگری بازشناخته شود (من همان کسی هستم که تو آن نیستی)، در درون جامعه نیز هویت‌های جمعی به‌واسطه تمایز کشف و تأیید می‌گردند (ما همان چیزی هستیم که هستیم؛ چراکه ما آن چیزی نیستیم که قبلاً بوده‌ایم) (1997: 128).

اما از آنجا که هر حضوری یعنی حاضر بودن برای خود و دیگری که کنش‌ها و واکنش‌های ما را در پی دارد، می‌توان نتیجه گرفت که هیچ حضوری مکانیکی نیست. هر حضوری در زمانی و مکانی شکل می‌گیرد و بنابراین وجه تاریخی دارد؛ چه این زمان و مکان متعلق به گذشته، چه متعلق به حال و چه آینده باشد. هوسرل^{۱۴} (۱۹۶۴)

اعتقاد دارد که هرآنچه در حال رخ می‌دهد، جدید است و بلافاصله در حفره گذشته سقوط می‌کند و آن گذشته نیز خود به گذشته دورتر تبدیل می‌شود و این خاصیت جاری بودن زمان است. هوسرل تأکید می‌کند که زمان درعین حال ایستا نیز هست؛ زیرا مجموعه اکنون‌های تولیدشده قابل ارجاع به یکدیگر هستند و وضعیتی مشابه را می‌سازند. آنچه اهمیت دارد، این است که استمرار تغییرات زمانی (تغییر هر اکنون به گذشته) خالق نوعی آگاهی است که هوسرل آن را گستره آن موضوعی می‌داند که در حال شکل گرفته و در گذشته‌ها جاری می‌شود. به عبارت دیگر، هر اکنونی که در زمان حال شکل می‌گیرد، آماده است برای تبدیل شدن به گذشته و هرآنچه وجهی از آینده دارد، آماده است برای تبدیل شدن به حال. براساس این تعاریف، دیگر مزولوژی فقط بوم نیست؛ بلکه هستایش، حضور یا بوشی است که بوم برای او معنادار می‌شود. در اینجا است که به رجوع به مفهوم اومولت^{۱۵} نیاز داریم. نظریه اومولت مربوط به یاکوب ون اکسکول (۱۸۶۴-۱۹۴۴م) است. او در سال‌های ۱۹۲۰م تحقیق درمورد زیست‌بوم را توسعه داد و از اصطلاح اومولت برای اشاره به عوالم مادی موجودات زنده استفاده کرد؛ یعنی جهان‌های پیرامون جانداران که خود آن را درک می‌کنند (هافمیر، ۱۳۹۵). در این نظریه، بوم برای هستن است و با موجود زنده گره خورده است؛ به همین دلیل بوم‌زیست یک ویژگی اومولتی دارد با قابلیت حرکت و انتقال. درمجموع مزولوژی دارای ویژگی ترانسان - مکانی است که برک (۲۰۱۴) آن را به معنای قابلیت انتقال، حرکت، جابه‌جایی، حضور و تحول انسان‌شناختی می‌داند. مزولوژی دوئالیسم دکارتی را نمی‌پذیرد. درواقع مفاهیم انفصال سوژه و ابژه، جدایی عناصر مادی از غیرمادی و تقابل‌هایی مانند ایجاب و سلب را نمی‌پذیرد. در غیر این صورت، فرایند ترانسان - مکانی غیرممکن می‌شود. فهم دکارتی از بوم‌زیست مبتنی بر اندیشه و تفکر دوئالیستی بود که غرب بر آن پافشاری کرد و این تفکر به معنای انفصال سوژه از ابژه بود. بر مبنای همین تفکر بود که مفهوم دوئالی شکل گرفت و منطبق بر آن S معادل P فرض شد و فرمول علمی $S = P$ به دست آمد. بنابراین آب (S) برابر است با (HO_2) یعنی P. براساس مزولوژی، هیچ مکانی نه فقط ابژکتیو (متعلق به ابژه) و نه فقط سوژکتیو (متعلق به سوژه) است؛ بلکه رفت‌وبرگشتی و تعاملی است. چنین رفت‌وبرگشتی بین

بوم و آنچه را که حضور و تجربه زیسته در درون بوم است، باید چه نامید؟ این وضعیت همان حقیقت ترانسان - مکانی است. چنین حقیقتی را می‌توان حاصل حضور در مکان دانست که از طریق کنش، **بُوش**، اندیشه، گفتار و معنابخشی تحقق می‌یابد. از این پس هرگاه با مسئله مکان مواجه می‌شویم، باید بگوییم «مکان به مثابه چیزی». این «چیزی» در مزولوژی از چهار مقوله تشکیل شده است: منابع و امکانات؛ جبر و ضرورت؛ ریسک و حادثه؛ همراهی و مساعدت.

اینک اگر به تعریف بوم برگردیم، می‌توانیم بگوییم «مکان به مثابه چیزی» برابر است با بوم، و هرگاه این بوم در ارتباط با حضوری قرار گیرد، با بوم‌زیست مواجهیم. اینک اگر به فرمول S و P رجوع کنیم، می‌توانیم بگوییم P آن چیزی است که در مورد S می‌گوییم. در مزولوژی، S همان موقعیت سوژگانی است و در اینجا مکان به مثابه سوژه عمل می‌کند. آن چیزی که در مورد S می‌گوییم، حقیقت S است. بنابراین در دیدگاه مزولوژیک، فرمول زیر درباره بوم به دست می‌آید: حقیقت برابر است با S به مثابه (P) R (S/P =). بنابراین حقیقت مزولوژیک قابل تعبیر به کیفیتی است که به مکانی نسبت می‌دهیم؛ این نکته به این معناست که در این دیدگاه هیچ‌گاه مکان دارای معنایی از پیش تعیین شده نیست و معنای مکان وابسته به حضور انسانی است که مکان را درک می‌کند؛ پس بوم چیزی نیست جز کیفیتی که به آن اطلاق می‌کنیم و همین نکته موجب شکل‌گیری وضعیت ترانسان - مکانی در فهم بوم‌زیست می‌شود. به عبارت دیگر، هیچ‌گاه بوم حقیقتی ثابت و منجمد نیست؛ بلکه حقیقتی است پویا که به واسطه حقایق جدید و بعدی بازسازی می‌شود؛ چراکه بوم‌زیست حکایت از حضور زنده در زمان و مکان براساس اصل اومولتی تجربه زیسته در درون هستی دارد. از این روی زنجیره ترانسان - مکانی حقیقتی وابسته به زمان است که در آن S به مثابه P همواره به این معناست که آنچه درباره S می‌گوییم، امکان و قدرت بازیابی گفتمانی دارد. به دیگر سخن، S توسط گزاره‌ها و گفتمان‌های بعدی به شیوه‌ای متفاوت و جدید ارزیابی می‌شود. در نتیجه زنجیره ترانسان - مکانی را می‌توان از دیدگاه برک (۲۰۱۵) با این فرمول جدید بارگذاری کرد: (S/P/P'/P''/P'''). در تفسیر این رابطه باید بگوییم که همه گزاره‌های اولیه، یعنی همه P‌هایی که در ابتدا شکل گرفته‌اند، به مرور زمان در

حافظه جمعی رسوب می‌کنند و این همان مواد و مصالح لازمی است که بخش تاریخی بوم‌زیست را می‌سازد. در اینجا می‌توان فهمید که همه گزاره‌هایی که به نحوی از مکان عبور کرده‌اند، بی‌نهایت تعریف‌های ممکن در مورد مکان به‌مثابه سوژه یعنی در مورد S هستند و همه این گزاره‌ها بازگفتارهایی هستند که تغییر را با خود هدف می‌گیرند. اگر بخواهیم زنجیره تراانسان - مکانی را با زنجیره ترانشانه‌ای بارت مقایسه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم: دال همان سوژه است؛ مدلول همان گزاره است؛ نشانه هم در جایگاه حقیقت است. بنابراین نشانه (R) = دال (S) / مدلول (P). حالا هر دال و مدلول در یک رابطه دوتایی قرار می‌گیرد؛ یعنی هر دال و مدلول در وضعیت دال قبلی و پیشانسانه‌ای قرار می‌گیرد و سپس توسط مدلول جدیدی بازیابی گفتمانی می‌شود و این فرمول به دست می‌آید: $N = (D/M/M'/M'')/M''$. این فرمول نشان می‌دهد که حقیقت مکان و بوم همواره حقیقتی معناشناختی است و همان‌طور که اسکول تأکید کرده، مزولوژی مطالعه‌ای معناشناختی از هستی است.

با توجه به همه مباحث قبلی باید ببینیم فایده مزولوژی چیست؟ مدرنیته با دیدگاه سوژگانی دکارتی و با مستقل دانستن ابژه‌ها و براساس محور نظام‌مندی آن‌ها شکل گرفت. در این دیدگاه، فرض بر این است که ابژه‌ها دارای نظام مستقل وجودی هستند. ساختارگرایی نیز زبان را به ابژه محدود دانست که بیرون از سوژه قرار دارد و دارای خودبسندگی معنایی (برای کشف معنای متن، نیازی به دخالت سوژه و احساسات او نیست) است. این خودبسندگی نظام ابژه‌ها، منطق بازیابی گفتمانی متناسب با حضور و تجربه زیسته را به مدت چهل سال کنار گذاشت. وقتی ابژه‌ها کارکرد و شیوه حضور خود را بر جهان تحمیل کنند، دیگر کنش‌هایشان براساس کنش‌های انسانی تنظیم نمی‌شود؛ بلکه بر مبنای کنش‌های خاص خود ابژه‌ها سامان می‌یابد. سلطه نظام مستقل و خودبسندگی زبان به‌مثابه ابژه، محرومیت از همان چیزی است که در پدیدارشناسی، حضور «تن» نامیده می‌شود. بر این مبنا در بوم‌زیست، بوم براساس نوع حضور «تن» در آن تعریف می‌شود و زیست بر پایه گزاره‌های بشری معنادار می‌شود. جهت توضیح این دیدگاه ترجیح می‌دهیم از کتاب تهران یعنی کجا - که به همت سازمان زیباسازی شهر تهران منتشر شده است - استفاده کنیم. پدram آزمند در مقاله‌ای با عنوان «نظرسنجی

تهران‌بازی» (۱۳۹۰) در پی آن است که مردم تهران را چگونه می‌بینند. وی در این مقاله نتایج نظرسنجی را منتشر می‌کند. در این مقاله، مردم به پرسش‌هایی که مرتبط با تجربه آن‌ها در مورد تهران است، پاسخ می‌دهند.

۱. تهران اگر رنگ بود، چه رنگی بود؟ خاکستری، سیاه.
۲. تهران اگر حیوان بود، چه حیوانی بود؟ کلاغ، کفتار.
۳. تهران اگر بافت بود، چگونه بافتی بود؟ سیمانی، حلبی.
۴. تهران اگر تابلو بود، این تابلو به چه سبکی کشیده شده بود؟ کلاژ، کوبیسم.
۵. تهران اگر آدم بود، مدرک تحصیلی‌اش چه بود؟ دیپلم، اکابر.
۶. تهران اگر آدم بود، شغلش چه بود؟ مسافرکش، قاچاق‌فروش.

در این نمونه، رابطه ترانسان - مکانی که در مرکز واقعیتی به نام تهران قرار می‌گیرد، سبب می‌شود تا نه S مطلق داشته باشیم و نه P مطلق. شاید اگر سؤال دوم سی سال پیش در مورد تهران پرسیده می‌شد، در پاسخ به جای «تهران کلاغ یا کفتار است»، با «تهران سار، قناری یا بلبل است» مواجه می‌شدیم. این نکته نشان می‌دهد که مکان همواره وابسته به زمان است؛ چراکه این دو پاسخ به دو زمان گذشته و حال متعلق است. به دیگر سخن، مکان همواره یک نقطه شروع دارد که فیزیکی نیست و از دیدگاه مزولوژیک امری انسانی است؛ یعنی اینکه مکان جایی با انسان که نقطه آغاز فهم و تأویل^{۱۷} آن است، شروع می‌شود. مکان یک امر فیزیکی مطلق نیست. مکان چیزی بین «من هستم و او هست» است. در واقع جعبه سیاهی وجود دارد که هستن (جوهر) مکان است. حضور تن مدار سوژه و تجربه زیسته او در دل زمان، امکان پرتاب او را به سمت این جعبه سیاه و دست یافتن به بخشی از رمز و راز آن خارج از سلطه روابط ازپیش‌معین ممکن می‌سازد. اینک براساس فرمولی که در بالا ارائه کردیم، تهران همان S است که اگر پرنده یعنی P باشد، برابر است با کلاغ (P^3) و کفتار (P''). اما مسئله این است که این S به مثابه P یک بار در حافظه تاریخی بلبل یا سار بوده؛ اما حالا یک بار دیگر به کلاغ یا کفتار تبدیل شده است. پس راز جعبه سیاه فرایند ترانسانی - مکانی را باید در تعریف مزولوژیک بوم‌زیست جست. جعبه سیاه مزولوژیک، نحوه و شرایط شکل‌گیری بوم‌زیست‌ها را با توجه به حضور تن‌مدار و تجربه زیستی کنشگران

در درون زنجیره‌ تراانسانی - مکانی تعریف می‌کند و براساس این تعریف، بوم‌زیست یعنی گزاره‌هایی که همواره براساس روابط و حضور زنده کنشگران بازیابی گفتمانی می‌شود و حافظه تاریخی را دچار تردید می‌کند.

۱-۱-۲. کاهش تجربه زیسته حضور و آسیب به بوم‌زیست

حالا فرض کنیم که رابطه کنشگران با بوم‌زیست به دلیل برنامه‌ریزی مکانیزه کاهش می‌یابد؛ یعنی اینکه ما به‌سوی حذف رابطه تن‌به‌تن بین کنشگر و بوم قدم برداریم. در چنین حالتی، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ بی‌شک در چنین حالتی، ما با مفهوم «بیابان» در تقابل با بوم‌زیست مواجه خواهیم شد. درواقع در چنین مفهومی، رابطه انسان از نظر حضور اجتماعی و زیستی در درون سپهر زیستی تضعیف می‌شود. برای روشن شدن این موضوع می‌توان از مثال حمل پیتزا به خانه‌ها یا سفارش اینترنتی نان استفاده کرد. درحالی که در گذشته‌ای نزدیک، باید افراد زیادی از خانه خارج می‌شدند و جهت خرید پیتزا، به فست‌فود محله خود مراجعه می‌کردند، امروز ساختار مکانیزه پخش پیتزا سبب نوعی بی‌نیازی از خروج از خانه شده است. این امر سبب کم‌رنگ شدن حضور در درون یک موقعیت اجتماعی می‌شود. بومی که فارغ از حضور کنشگران انسانی در لابه‌لای لایه‌های ارتباطی عمل کند، فقط یک بوم است که مفهوم «بیابان» را به خود می‌گیرد. بر این اساس، به‌جای اینکه ده‌ها نفر از خانه خود خارج شوند و در فضای بوم‌زیستی به ارتباط اجتماعی تن دهند، این افراد در خانه خود باقی می‌مانند و منتظر حمل پیتزا و دریافت آن می‌شوند. به همین دلیل است که امروزه مفهوم بیابان تعریف جدیدی یافته و ما با بیابان‌های اقتصادی - اجتماعی مدرن مواجه هستیم. به این ترتیب، شهر مفهوم بیابان شهری به خود می‌گیرد. در مثال ادبی آن، جهت تبیین این خلأ بوم-زیستی می‌توان به نمونه ادبی کرگدن^{۱۸} اثر یونسکو^{۱۹} (۱۹۵۹) اشاره کرد. درواقع یونسکو (۱۹۵۹) نشان می‌دهد که وقتی بوم‌زیست خاصیت ارتباطی خود را از دست می‌دهد، اولین و مهم‌ترین اتفاق حذف تمایز و شبیه‌سازی S با یک S دیگر است. به دیگر سخن، همه Pها، یعنی گزاره‌هایی که S را تعریف می‌کنند، حذف می‌شوند و حتی انسان هم دیگر به‌جای اینکه تولید P کند و براساس آن رابطه خود را با جهان

تعریف کند، می‌کوشد تا خود را متقاعد کند که S کرگدن است. به همین دلیل بوم-زیست از معنای واقعی‌اش تهی می‌شود و دیگر هیچ P جدیدی تولید نمی‌شود. از این رو ما در درون بیابان بزرگی قرار می‌گیریم که به‌طور مکانیکی در پی شبیه‌سازی Sها با یکدیگر است. پس در یک مفهوم کرگدن یونسکو معنایی جز کاهش تجربه زیسته حضور و آسیب به بوم‌زیست ندارد.

۲-۲. دیدگاه برونو لاتور: تفکر مزولوژیک و کشف اسرار جعبه سیاه

همان‌طور که قبلاً نیز توضیح دادیم، آنچه در نظام فکری مزولوژیک S به‌مثابه P را ممکن می‌سازد، چیزی جز حضور و بوش نیست. برای تعریف این بوش ترجیح می‌دهیم از نظریه برونو لاتور (۲۰۱۲) استفاده کنیم. براساس نظریه لاتور (۲۰۱۲) می‌توان با پی بردن به اسرار جعبه سیاه، از سقوط در بیابان شهری جلوگیری کرد. لاتور در اثر خود با عنوان شیوه‌های وجودی حضور^{۲۰} به دنبال راه‌حلی برای این مسئله است که چگونه می‌توان از برنامه رسمی و نهادگرایی مدرنیته رهایی یافت. چگونه می‌توان کنش‌ها، سازوکارها، ارزش‌ها و نظامی را یافت که بدون سقوط در تله تفکر دوقطبی و دوگانه‌ساز جهان، یعنی انفصال سوژه و ابژه از یکدیگر، همه‌خلاق بین‌دنیای سوژه و ابژه را پر کرد؟ چگونه می‌توان به اسرار جعبه سیاهی که براساس تفکر مدرنیته از سوژه و ابژه نظام دوقطبی ساخته است، پی برد و فاصله بین این دو را پر کرد؟

برونو لاتور اعتقاد دارد که هر موقعیتی وابسته به پیش‌موقعیتی است که بدون اینکه بر آن موقعیت برتری سلسله‌مراتبی داشته باشد، زمینه را برای عبور به آن موقعیت فراهم می‌کند. بنابراین هر حضور به‌واسطه جهش و گسست‌هایی که سبب تکامل و استحاله آن می‌شوند، خود را در مسیر فرایند کنش تکامل می‌بخشد. با توجه به این موضوع، حضورها متکثر هستند و به تجربه زیسته‌ای وابسته‌اند که در طول فرایند کنشی رشد می‌کنند. این تفکر به کامل شدن تعریف بوم‌زیست کمک می‌کند؛ چراکه بوم‌زیست را وابسته به حضوری می‌داند که در مسیر تکامل قرار دارد. هیچ تکرار، هیچ عادت و هیچ استمرار نیست که همواره تحت تأثیر یک جهش، کنش نامنتظر، گسست یا یک بازسازی قرار نگیرد. همه‌چیز مانند بازی تنیس است که اگرچه بازی

مسیر خود را طی می‌کند، همواره جهش، برش، پرش، جابه‌جایی، جاخالی و انحراف بُوش‌هایی هستند که مسیر حرکت را شکل می‌دهند.

۳-۲. دیدگاه ژاک فونتنی و نیکولا کوئنیاس

دیدگاه دیگری که تفکر بوم‌زیستی را با نگاه مزولوژیک کامل می‌کند، بر نظریه ژاک فونتنی و نیکولا کوئنیاس^{۲۱} در کتاب زمین و معنا. پژوهش‌های نشانه - انسان‌شناختی (۲۰۱۸) استوار است. به‌طور خلاصه ویژگی‌های بُوش را می‌توان در این تحقیق به‌ترتیب زیر تعریف کرد:

۱. بُوش مبتنی بر اصل تأسیس است. بُوش همواره در حال شکل‌گیری و ساخته شدن است، بدون اینکه بتوان نقطه پایانی را برای آن تصور کرد.

۲. بُوش همواره متکثر است؛ یعنی مبتنی بر امر مشارکت است.

۳. بُوش مانند نحو زبان عمل می‌کند؛ یعنی مبتنی بر پیش‌موقعیت و سپس رابطه است. به عبارت دیگر، در نظام هم‌نشینی، هر موقعیت وابسته به موقعیت قبلی و آماده ارتباط با موقعیت بعدی است.

۴. بُوش مبتنی بر اصل پیوند با دیگری است. هر بُوش حرکتی از خود به دیگری است؛ به همین دلیل است که برای فاصله گرفتن از بیابان شهری و ایجاد بوم‌زیستی معتبر باید اصل پیوند با دیگری حفظ شود. در مثال حمل مکانیزه پیتزا این اصل پیوند به‌خطر می‌افتد. همچنین در مثال کرگدن، با این مسئله مواجهیم که درکل این «خود» است که حذف می‌شود و قرار است که همه شبیه هم، یعنی کرگدن، شوند. برونولاتور هم اعتقاد دارد که فرایند کنشی جنس دگراندیشی دارد و نه اسیر «خود» است و نه به‌دنبال حذف کامل «خود».

۵. هیچ حضوری نظام‌بنیاد نیست و نمی‌توان آن را به نظام خاصی محدود کرد. این دیدگاه نشان می‌دهد که تجربه زیسته کنشگران همواره گزاره‌ها را جابه‌جا می‌کند و مسیر جدیدی بین S و P می‌گشاید. گویا هر حضور مانند فلشی عمل می‌کند که از گذشته‌ای بسیار نظم‌یافته آغاز می‌شود و به‌سوی آینده‌ای مبهم و آشوب‌محور حرکت می‌کند. برای تبیین این دیدگاه می‌توان گفت که حضورها دیگر یک حضور

قطعیت یافته نیستند؛ یعنی یک حضور نمی‌تواند فقط A یا $\text{non } A$ و یا B باشد؛ بلکه در تعریف بوم‌زیستی حضور، هر حضور می‌تواند در آن واحد هم A ، هم $\text{non } A$ و هم B باشد. حالا اگر بوش وارد رابطه S و P شود، کل رابطه تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. در قصه «مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری» مولانا می‌توان این رابطه را به‌خوبی نشان داد. درحالی که چینیان از وضعیت A ، یعنی وضعیتی که خالی از هر نقش و صورتی است، به وضعیت B ، که وضعیت پر یا لبریزشده از نقش و صورت است، حرکت می‌کنند، ما در نظام تقابل A با B قرار می‌گیریم. اما در همین قصه، رومیان فقط دیوارها را صیقل می‌دهند، بدون آنکه چیزی به آن بیفزایند و روزی که پادشاه به سرسرای رومیان قدم می‌گذارد و از آنان می‌پرسد «پس چرا دیوارها خالی است؟»، آنان در پاسخ می‌گویند درب‌ها را بگشایید و به این ترتیب، همه نقش‌های صورت‌یافته در دیوار چینیان بر دیوار رومیان انعکاس می‌یابد.

چینیان چون از عمل فارغ شدند	از پی شادی دهل‌ها می‌زدند
شه درآمد دید آنجا نقش‌ها	می‌ربود آن عقل را وقت لقا
بعد از آن آمد به‌سوی رومیان	پرده را بالا کشیدند از میان
عکس آن تصویر و آن کردارها	زد بر این صافی‌شده دیوارها

بنابراین رومیان نقش و صورت نیافریدند؛ بلکه پذیرای نقش چینیان، درعین حفظ اصالت دیوار خود، شدند و نور را حائلی دانستند که به نقش‌های چینیان عمق و حضور بخشید. به این ترتیب، کار رومیان خلق بوم‌زیستی بود که ما در آن هم‌زمان ضمن حفظ A در وضعیتی ارتقایافته (دیوارهای صیقلی) حضور B را هم داشتیم. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، بوم‌زیست نظام دوئالیسم را حذف می‌کند و به‌جای آن یک رابطه چندگانه و متکثر مبتنی بر تجربه زیسته را تعریف می‌کند.

ژاک فونتنی (1953-105: 2015) در کتاب *سبک زندگی در مورد رابطه شفافیت و معجاب‌سازی با ایجاد باور تأکید می‌کند که شفافیت ابتدا امری فیزیکی است که از رابطه بین نور و ساختار ماده به‌دست می‌آید. یک ابژه یا ماده زمانی شفافیت می‌یابد که اجازه دهد نور از آن عبور کند. با این حال، هیچ ماده‌ای کاملاً شفافیت‌پذیر نیست؛ یعنی میزانی از نور را از خود عبور می‌دهد. در بعضی موارد باید حتی مانع در انتقال*

کامل نور نیز ایجاد شود؛ مانند عینک‌های آفتابی که باید مانع عبور اشعهٔ ماورای بنفش شود. در واقع شفافیت فیزیکی یعنی اینکه ماده انرژی دریافت‌شده از طریق نور را به بیرون از خود انتقال می‌دهد. حالا اگر همین بحث را به حوزهٔ جانداران منتقل کنیم، متوجه می‌شویم که حیات زیستی موجودات نه فقط تابع رابطهٔ خاص بین این موجودات و جهان پیرامون آن‌هاست، بلکه تابع همین دریافت و انتقال انرژی یعنی نور و به معنای کاربردی و اگزوستانیالیست آن شفافیت است. برای مثال خرس در آب شفاف ماهی می‌گیرد، تمساح در آب تیره و کدر خود را محو می‌کند و کرگدن هم در لجن و تیرگی غرق می‌شود؛ پشت مسافر آب می‌ریزیم تا نور و انرژی را همراه او کنیم؛ شخص حسود همواره از پشت پنجره با نگرانی جابه‌جایی هر سایه‌ای را دنبال می‌کند چون گمان دارد معشوقه‌اش با کس دیگری است؛ در جشن‌ها و اعیاد بر نور شهرها و مکان‌ها می‌افزاییم؛ در هنگام عزاداری نور را به نور شمع تقلیل می‌دهیم. همهٔ این‌ها نشان می‌دهد رابطه‌ای انسانی بین نور و تاریکی، شفافیت و تیرگی وجود دارد.

شفافیت امری واگراست؛ چون ما را از تمرکز در فضای بسته به انتقال مسئلهٔ دشوار به فضای باز هدایت می‌کند؛ یعنی اینکه شفافیت نظام اطلاعات اجتماعی در مورد مسائل را افزایش می‌دهد؛ به همین دلیل هرچه مسائل در جامعه‌ای شفاف‌تر باشند، امکان شکل‌گیری زنجیرهٔ ترانسان - مکانی نیز آسان‌تر می‌شود؛ چراکه ایجاد دانش اجتماعی درباب مسئله‌ای که به همگان مربوط است، راهی جهت‌ترغیب به احتیاط و مقابله با خطای زیست‌بومی است. بنابراین شفافیت راهی است که ما را از نظام فشاره- ای و قبض‌گرا به نظام گستره‌ای و بسط‌گرا انتقال می‌دهد. شفافیت سبب می‌گردد تا مراحل کنش به‌طور واضح قابل تشخیص باشد. این تشخیص از بسیاری از خطاها و وقوع بی‌دقتی‌ها جلوگیری می‌کند؛ زیرا سیستم ارزیابی پنهانی و بسته را به ارزیابی عمومی تغییر می‌دهد. این همان حداقل‌های اخلاقی و انضباطی است که یک نهاد به جامعه وام‌دار است. شفاف‌سازی نقش‌ها و جایگاه کنشگران و نوع و میزان کنشی که به جامعه وام‌دار هستند، سبب می‌شود تا بتوان هر بخش از کنشی را به یک کنشگر نسبت داد و به همان میزان از او پاسخ خواست.

شفافیت‌سازی امری روایی است؛ زیرا آثار و نتایجی که در حوزه‌ای با آن مواجه می‌شویم، مرتبط با فرایندی است که دارای مراحل روایی اعم از مرحله مقدماتی، اصلی و پایانی است. فاصله بین اقدام به کنش و نتیجه‌ای که به بار می‌آید، تابع فرایندی بسیار پیچیده است که گاهی نمی‌توان به همه ابعاد آن دست یافت. این عدم دسترسی به همه ابعاد روایی یک نظام کنشی که نتیجه پیچیدگی نظام هم‌نشینی و غیرواضح بودن آن است، مسئولیت‌پذیری را دشوار کرده و در نتیجه تلاش برای خروج از بحران‌ها و بن‌بست‌ها را به تأخیر انداخته و یا بیشتر به یک اتفاق تبدیل کرده است تا برنامه‌ای نظام‌مند. برای مثال دوربین‌های کنترل‌کننده که در ساختمان‌ها، آسانسورها، در بالای خودپردازهای بانک، در اتوبان‌ها و چهارراه‌ها و بالاخره در همه‌جا قرار می‌گیرند تا بتوانند شفافیت تولید کنند و در صورت نیاز به عنوان منبع کشف واقعیت مورد استفاده قرار گیرند، عناصر دخیل در نظام روایی هستند که در خدمت زنجیره ترانسان - مکانی قرار می‌گیرند که پیش‌تر از آن سخن گفتیم. نصب دوربین‌ها جهت شفافیت‌سازی ساختارهای اجتماعی مانند مشاهده اینکه زباله‌ای از ماشینی در خیابان به بیرون پرتاب شده است، نشان می‌دهد که جامعه به این اعتقاد رسیده که حتماً خطای و متهمی وجود دارد که روزی فقط از طریق دوربین می‌توان جرمش را ثابت کرد. پس قبل از صورت گرفتن هر جرمی، به وقوع آن شدیداً اعتقاد داریم. اما فراموش نکنیم که این دوربین‌ها بخشی از روایت اجتماعی را که قرار بود از نظرها مخفی بمانند، به رؤیت ناظر، شاهد فراروایی و یا ناظر اجتماعی درمی‌آورند. اینک می‌توان ادعا کرد که بین شفافیت و زیست‌بوم رابطه مستقیم وجود دارد؛ زیرا هرچه در جامعه شفافیت افزایش می‌یابد، زنجیره ترانسان - مکانی نیز به بهترین وجه ممکن کارش را انجام می‌دهد؛ به عبارت دیگر، ایجاد شفافیت یک نظام خودکنترلی را در امور بوم‌زیست‌ها تحقق می‌بخشد که در آن خطای انسانی نسبت به بوم‌زیست‌ها کاهش می‌یابد. برای مثال اگر در مورد اینکه بعضی از صنایع و کارخانه‌ها پس‌مانده‌های خود را در آب‌های طبیعی رها می‌کنند، شفافیت‌سازی لازم صورت پذیرد، ما با نوعی برخورد با این آسیب زیستی مواجه می‌شویم که موجب ایجاد نظام کنترل می‌گردد؛ پس می‌بینیم که شفافیت زنجیره ترانسان - مکانی را کامل می‌کند. همچنین رها کردن پلاستیک در طبیعت یا هدر دادن

منابع آبی با احداث بی‌رویه چاه‌های آب نیاز به شفافیت‌سازی دارد. البته همیشه شفافیت به معنای نصب دوربین نیست؛ بلکه گاهی می‌توان از طریق چرخه صحیح اطلاعات و نشان دادن نمونه‌هایی از نتایج این نوع آسیب‌ها، در راستای جلوگیری از آن گام برداشت.

در مجموع بین بوم‌زیست و نشانه‌های بیرونی آن ارتباط مستقیم وجود دارد و از آنجایی که انسان در مرکز این رابطه قرار می‌گیرد، ما آن را زنجیره ترانسان - مکانی می‌نامیم که در صورت عملکرد صحیح، ما را از بسیاری از آسیب‌ها آگاه می‌کند و می‌تواند سبب بهبود و جبران وضعیت‌های هشداردهنده درباره محیط زیست شود.

۳. تأثیر تاریخ بر بوم‌زیست

تاریخ همواره در بخشی از برملا کردن رازهای جعبه سیاه نقش دارد. نکته درخور ذکر درباره تاریخ در دیدگاه مزولوژیک این است که رد به‌جامانده از حضور می‌تواند با یک دگردیسی شکل دیگری به خود بگیرد و بر این اساس، ما هر بار در ابتدای زنجیره‌ای قرار می‌گیریم که حرکت بوم‌زیست به آن وابسته است. برای مثال تهران در سال ۱۳۳۲ تهران کودتاست که می‌شود S به مثابه P, P, P و P و الی آخر. در واقع تهران کودتا می‌شود شاه + مصدق + شعبان بی‌مخ. اما تهران ۱۳۵۷ می‌شود تهران انقلاب که برابر است با شاه + امام خمینی + مردم. پس تعریف مزولوژیک تاریخ و نقش آن در بوم‌زیست نشان می‌دهد که هر بار ما در ابتدای زنجیره‌ای قرار می‌گیریم که وضعیت‌های درهم‌تنیده، اما در حال پیشروی هستند.

اکنون با توجه به این تعریف می‌توان فرمول ترانسان - مکانی را بازتعریف کرد. ابتدا باید دانست به دلیل اینکه هر بار امکان مراجعه به S و دسترسی به آن وجود دارد، همواره با یک ناظر، شاهد یا تأویلگر^{۲۲} مواجهیم که رابطه‌ها را نسبت به یکدیگر تفسیر می‌کند. این تفسیرگر لزوماً همان تفسیرگری نیست که یک بار تهران ۱۳۳۲ را رابطه بین شاه، مصدق و شعبان بی‌مخ خوانده است؛ بلکه این تفسیرگر می‌تواند رشد یابد و هر بار این رابطه را ارتقای تفسیری بخشد. به همین دلیل است که باید فرمول ترانسان

- مکانی را با توجه به کلیدواژه‌های مطرح شده در بوم‌زیست مانند بُوش، حضور، تجربه زیسته، تاریخ و گشایش راز جعبه سیاه ارتقا بخشیم: $E = R = /S-O-I-P$.^{۲۳}

بُوش = حقیقت تاریخی = / سوژه - شاهد - مفسر - گزاره که نتیجه آن گشوده شدن راز جعبه سیاه است. اینک اگر به مثال تهران بازگردیم، متوجه می‌شویم که حقیقت تاریخی تهران از چهل سال پیش تاکنون دگرگون شده؛ یعنی تهران - پرنده که می‌توانسته تهران - بلبل باشد، اکنون به تهران - کلاغ تغییر یافته است و این یعنی باز شدن جعبه سیاه تهران. همان‌طور که در کارکرد اجتماعی، تهران ۱۳۳۲ برابر بوده است با شاه - مصدق - شعبان بی‌مخ، تهران ۱۳۵۷ برابر است با شاه - امام خمینی - مردم.

۴. نتیجه

در این تحقیق، بر بُوش، حضور و تجربه زیسته در شکل‌گیری بوم‌زیست پافشاری کردیم. این سه عامل در مکان توسعه می‌یابند و در ترکیب با آن قرار می‌گیرند و فرایند مزولوژیک را می‌سازند. مزولوژی زنجیره ترانسان - مکانی را ایجاد می‌کند. زنجیره ترانسان - مکانی نشان می‌دهد که مسئله بوم‌زیست هم مسئله تاریخی و هم انسانی است. هیچ حضوری در درون یک بوم‌زیست حضوری منجمد و ثابت نیست. بوم-زیست‌ها را نمی‌توان با داده‌های کمی تعریف کرد. بوم‌زیست آن چیزی است که به شکل تاریخی در حافظه ما جای گرفته و بر نحوه ارتباط ما با محیط تأثیر می‌گذارد. بنابراین هر بوم‌زیستی وابسته به شرایط قبل و بعد خود، از دیدگاه حافظه تاریخی است. به همین دلیل ما این فرایند را زنجیره ترانسان - مکانی تعبیر نمودیم که در آن همواره یک جعبه سیاه وجود دارد که رمز و راز حضور انسان در آن ذخیره می‌شود و در موقع مناسب بر ما تجلی می‌یابد. بنابراین انسان، کنش‌های اجتماعی، تجربه زیسته و نوع حضور ما در یک بافت یا موقعیت دست به دست هم می‌دهند و کیفیت بوم‌زیست‌ها را تعیین می‌کنند. به همین دلیل هرچه در جامعه‌ای حساسیت انسان‌ها به بوم‌زیست‌ها افزایش یابد، امکان آسیب به بوم‌زیست نیز کاهش می‌یابد. در این رابطه، عامل فرهنگ نقش بسیار مهمی در تصحیح و توسعه رفتارهای مثبت ما در درون بوم‌زیست دارد. فرهنگ ارتباط تنگاتنگ با شفافیت اجتماعی دارد. ما شفافیت‌سازی را

یکی از عوامل مهم در عملکرد سالم بوم‌زیست‌ها مطرح کردیم. نکته جالب توجه این است که شفافیت ما را وارد یک نظام خودکنترلی می‌کند که در آن بوم‌زیست‌ها از آسیب‌های محیطی برحذر می‌مانند؛ چراکه شفاف بودن مساوی است با امکان حضور واضح و برجسته جهان پیرامون را افزایش دادن. هرچه انسان‌ها در درون بوم‌زیست‌ها نسبت به یکدیگر و نسبت به محیط پیرامون شفاف‌تر عمل کنند، امکان خطا و آسیب نیز کاهش می‌یابد. اما در نظر داشته باشیم که شفافیت تنها عامل محافظت از بوم‌زیست نیست؛ تقویت فرهنگی رفتارها نیز عامل بسیار مهمی است که در دفاع از بوم‌زیست نقش حیاتی دارد؛ ولی فرهنگ خود، تابع همین شفافیت‌سازی در درون بوم‌زیست است. برای مثال اگر بخواهیم تهران به جای تولید تصویر صدای کلاغ و صدای ناهنجار ماشین‌ها، صدای آرامش‌بخش دیگری هم داشته باشد، باید بتوانیم بوم‌زیست‌هایی را درون کلان‌بوم‌زیست طراحی کنیم که مرز بین ماشین و انسان را جدا کند؛ یعنی افزایش فضاهای مختص پیاده‌روی درون بافت شهری. در نتیجه بوم‌زیست همواره جریانی ترانسان - مکانی است که براساس ایجاد شرایط کیفی حضور معنادار می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

1. ecology
2. trajectory chain
3. Augustine Berque
4. Bruno Latour
5. Jacques Fontanille
6. Arran Stibbe
7. Ecolinguistics
8. okologie
9. Ernst Haeckel
10. Haugen
11. Uexkull
12. Mesology
13. Landowski
14. Husserl
15. Umwelt

۱۶. به ترتیب اشاره به حرف اول کلمات نشانه، دال و مدلول دارند.

17. hermenotic
18. *Rhinoceros*
19. Eugène Ionesco

20. *Enquête sur les modes d'existence: une anthropologie des modernes*
 21. Jacques Fontanille et Nicola Couégnas
 22. Hermenot
 23. Existence = Reality =/ Subject – Observer - Interpreter - Proposition

منابع

- آزمند، پدram (۱۳۹۰). «نظرسنجی تهران‌بازی». *فصلنامه حرفه: هنرمند*. ش ۳۶. (ویژه‌نامه تجربه تهران). صص ۷۰-۷۴.
- استیب، آرن (۱۳۹۵). *زبان‌شناسی زیست‌محیطی*. سرپرست گروه مترجمان فردوس آفاگل‌زاده. تهران: نشر نویسه.
- کال، کالوی (۱۳۹۵). «زیست‌بوم و مدل‌سازی» در *سیر نشانه‌شناسی*. ترجمه راحله قاسمی. صص ۷۷-۱۰۰. تهران: سیاهرود.
- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد (۱۳۸۹). *مثنوی معنوی*. تهران: مؤسسه اندیشه کهن‌پرداز.
- هافمیر، جیسر (۱۳۹۵). «نشانه‌شناسی طبیعت» در *سیر نشانه‌شناسی*. ترجمه راحله قاسمی. صص ۱۱۱-۱۳۰. تهران: سیاهرود.
- amphithéâtre du 105 bd Raspail.
- Azmand, P. (2011). "Nazarsanji-ye-Tehran Bazi". *Faslname-ye-Herfe: Honarmand*. No. 36. pp.70-74. [in Persian]
- Berque (2015). "Des grandes terres de Hokkaidô aux chaînes trajectives de la mésologie". *La pensée d'Augustin Berque et la philosophie japonaise*. Journée d'étude, lundi 30 mars 2015, 13h-18h.
- Berque, A. (2014). "La ville insoutenable". *Colloque ANR PAGODE*. Villes et quartiers durables: la place des habitants. Maison des Suds-Pessac, 27 et 28 novembre 2014.
- École des hautes études en sciences sociales.
- Fill, F. Alwin & H. Penz (2018). "The Routledge Handbook of Ecolinguistics" in *Folia Linguistica*. Vol. 52.
- Fontanille, J. (2015). *Formes de vie*. Liège: Presses universitaires de Liège.
- Fontanille, J. et Nicolas Coégnas (2018). *Terres de sens. Essai anthroposémiotique*. Limoges: PULIM.
- Haugen, E. (1972). *The Ecology of Language. Essays*. London: Stanford University Press.
- Hoffmeyer, J. (2016). "Neshane Shenasi-ye-Tabi'at". *Seyr-e-Neshane Shenasi*. Rahele Ghasemi (Trans.). pp.53-75. Tehran: Siyahrud Publication. [in Persian]

- Husserl, E. (1964). *Leçons pour une phénoménologie de la conscience intime du temps*. Paris: PUF.
- Ionesco, E. (1959). *Rhinoceros*. Houghton Mifflin Harcourt School. 2nd Ed.
- Kull, K. (2016). "Zist Boom va Model Sazi". *Seyr-e-Neshane Shenasi*. Translated by: Rahele Ghasemi. pp.77-100. Tehran: Siyahrud Publication. [in Persian]
- Landowski, E. (1997). *Présences de l'autre*. Paris: PUF.
- Latour, B. (2012). *Enquête sur les modes d'existence: Une anthropologie des Modernes*. Paris, La Decouverte, coll. "Hors Collection Science Humaines". p. 504
- Le Vasseur, T. (2015). "Defining Ecolinguistics: Challenging emic issues in an evolving environmental discipline". *Journal of Environmental Studies and Sciences*. Vol. 5. No. 1. p. 21.
- Mowlana, J. (2010). *Masnavi Ma'navi*. Tehran: Andishe-ye- Kohan Pardaz Press. [in Persian]
- Stibbe, A. (2016). *Zabanshenasi-ye-Zist Mohiti*. The Head of the Translators: Ferdows Aqagolzade. Tehran: Nevis Publication. [in Persian]
- Uexkull, J. von. (1982). "The theory of meaning". *Semiotica*. 42(1). pp. 25-82.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی